

سیمرغ و جبرئیل

سیمرغ که معادل عربی آن عنقا است از جمله عناصر اساطیری قابل توجهی است که در ادبیات فارسی به گونه‌های متعددی حضور یافته، و به سبب صفات برجسته‌ای که هستی او را شکل و تجسم بخشیده است، امکانات تأویلی بالقوه و متعددی را در اختیار فرهنگ و ادب فارسی گذاشته است.

سابقه حضور این مرغ اساطیری در فرهنگ ایرانی به پیش از اسلام می‌رسد. از آنچه در اوستا و آثار پهلوی یا بطور کلی از فرهنگ پیش از اسلام برمی‌آید، می‌توان دریافت که این مرغ، مرغی است فراخ‌بال که بر درختی که در بردارنده تخمه همه گیاهان و درمان‌بخش است آشیان دارد. در اوستا اشاره شده که این درخت در دریای «ونورکش» یا دریای فراخکرت قرار دارد.^۱ بنابراین در ارتباط با سیمرغ، درختی که وی بر آن آشیان دارد نیز وارد داستان می‌شود و از طریق این درخت، سیمرغ با تمام گیاهان و نیز دریایی که درخت در آن رسته است مربوط می‌گردد. چنان‌که از وصف این مرغ می‌توان فهمید، سیمرغ مرغی است مقدس و ماورای طبیعی که بعد هم در شاهنامه به عنوان یک پرنده اساطیری و موجودی ماورای طبیعی حضور پیدا می‌کند و چنان‌که از جمله اختصاصات اسطوره است^۲، این مرغ در سرنوشت قهرمانان و حوادث اساطیری دخالت می‌کند.

سیمرغ بعد از اسلام، هم در حماسه‌های پهلوانی و هم در ادبیات و

حماسه‌های عرفانی حضور می‌یابد. در شاهنامه، در ارتباط با داستان زال است که سیمرغ وارد صحنه می‌شود. اما آشیانه او به کوه البرز منتقل شده است.

یکی کوه بد نامش البرزکوه به خورشید نزدیک و دور از گروه
بدان جای سیمرغ را لانه بود که آن خانه از خلق بیگانه بود^۳

چنان که می‌دانیم سام پدر زال فرمان می‌دهد فرزند را که با موهای سفید چون پیران به دنیا آمده است، از بیم ننگ در صحرا بیندازند تا ازین برود^۴. اما سیمرغ که به دنبال طعمه‌ای برای فرزندان خویش است به سبب مهری که خدا در دل وی می‌افکند، ویرا به آشیان می‌برد و در کنار بچه‌های خویش می‌پرورد^۵ و سرانجام نیز وقتی سام به دنبال خوابی که دیده است به پای البرزکوه به سراغ زال می‌آید، سیمرغ پس از وداع با زال و بخشیدن پژی از آن خویش به وی تا به هنگام سختی از آن استفاده کند، زال را که حالا جوانی برومند و خوش سیماست به سام می‌سپارد^۶ چهره ماوراء طبیعی و مقدس و اساطیری سیمرغ در ارتباط با زال در شاهنامه برجسته‌تر می‌شود. زال بعدها دوبار از پر سیمرغ استفاده می‌کند و هر بار سیمرغ ظاهر می‌شود و مشکل لاینحل زال را با نیروی غیبی و فراطبیعی خویش حل می‌کند. یک بار به هنگام زاده شدن رستم پسر زال، آنگاه که رودابه از درد حمل از هوش رفته است و همه از چاره درمانده‌اند. زال پر سیمرغ را به آتش می‌افکند و سیمرغ حاضر می‌شود و با راهنمایی او تهبگاه رودابه را می‌شکافند و رستم به دنیا می‌آید^۷. و دیگر بار زمانی است که رستم از جنگ اسفندیار درمانده است. پس از یک روز جنگ، رستم و رخس چنان آماج زخم و پیکان اسفندیار شده‌اند که توش و توانی در آنها نمانده است و تصور ادامه جنگ در فردا، رستم را دریأس و اضطراب فرو برده است. سیمرغ چون حاضر می‌شود، پیکانهای اسفندیار را از تن رستم و رخس بیرون می‌کشد و پر برخستگیهای آنها می‌مالد چنان که هر دو در زمان بهبود می‌یابند^۸.

سیمرغ در شاهنامه نه تنها پزشکی ماهر و برخوردار از قدرتهای الهی است بلکه عاقل بالفعل است و از همه راز سپهر آگاه است هر مشکلی را چاره می‌داند و آینده را از پیش بروشنی می‌خواند. آنگاه که به نزد رودابه می‌آید تا چاره زاده شدن رستم را بنماید، نیروی جسمانی آینده فرزند زال را پیشگویی می‌کند:

چنین گفت سیمرغ کاین غم چراست به چشم هز براندرون نم چراست
از این سرو سیمین بر ماه روی یکی شیر باشد ترا نامجوی
که خاک پی او بیوسد هزیر نیارد به سر برگذشتنش ابر...^۹

و زمانی که به پر و منقار خستگیهای رخس و رستم را بهبود می‌بخشد، رستم را از شوربختی ریختن خون اسفندیار آگاه می‌سازد:

بدو گفت سیمرغ کز راه مهر بگویم همی با تو راز سپهر
که هرکس که خون یل اسفندیار بریزد ورا بشکورد روزگار
همان نیز تا زنده باشد ز رنج رهایی نیابد نم‌اندش گنج
بدین گیتی‌اش شوربختی بود جو بگذشت در رنج و سختی بود^{۱۰}

سیمرغ به رستم سفارش می‌کند که با اسفندیار نجنگد و فردا در میدان جنگ راه درخواست و لابه پیش گیرد و فرونی جستن از اسفندیار را فرو بگذارد اما درعین حال به رستم می‌گوید که اگر اسفندیار پوزش ترا نپذیرفت بی‌گمان زمان او سر آمده است و چاره‌ای از جنگیدن نیست و آنگاه به رستم می‌آموزد که اسفندیار چگونه کشته می‌شود و او را راهنمایی می‌کند تا از درخت گزی، تیری دویبکان و سه‌پر راست کند و اگر اسفندیار ترک کارزار را علی‌رغم درخواست و لابه رستم نپذیرفت به چشم وی زند:

به زه کن کمان را و این تیر گز بدین گونه پرورده آب رز
ابر چشم او راست کن هردودست چنان چون بود مردم گزپرست
زمانه برد راست آن را به چشم شود کور و بخت اندر آید بخشم^{۱۱}

بنابر آنچه یاد آور شدیم سیمرغ در مقام مرغی اساطیری دارای صفت‌های فراطبیعی زیر است:

- ۱- بزرگ پیکر و بسیار نیرومند است.
- ۲- بر درخت ویسپوبیش یا کوه البرز آشیان دارد.
- ۳- حکیم و داناست و از راز سپهر آگاه است.
- ۴- هر دردی را شفا می‌داند و هر مشکلی را چاره می‌شناسد.
- ۵- زال را که کودک بی‌پناه و بی‌گناهی است، می‌پرورد و حمایت می‌کند و از طریق سپردن پر خود به او در مشکلات حامی و نگهبان اوست. زال که پرورده سیمرغ است خود چهره‌ای حکیمانه در شاهنامه دارد.

اگرچه در شاهنامه سیمرغ، به منزله موجودی مادی تصور می‌شود که این جهانی می‌نماید، اما صفات و خصوصیات او کاملاً فوق طبیعی و روحانی و متعلق به قلمروی ورای واقعیت‌های این جهان است. ارتباط او با جهان ما تنها از طریق زال است. به یکی از امشاسپندان یا ایزدان یا فرشتگان می‌ماند که ارتباط گهگاهشان با این جهان یا یکی از جهانیان، دلیل تعلق آنان به جهان مادی و یا این جهانی بودنشان نیست. درخت یا کوهی که بر آن آشیان دارد، نیز درخت یا کوهی که بتوان موقع جغرافیایی آن را در عالم خاک معین کرد، نیست. درختی که در دریای و نورکش رسته باشد و مادر همه گیاهان باشد و سیمرغ بر آن آشیان داشته باشد وجود ندارد و کوه البرز نیز اگرچه نام خود را از کوهی در شمال ایران گرفته است، اما خصوصیات و صفات اساطیری آن که بعدها به کوه قاف هم داده شده است، هیچ ارتباطی با کوه‌های این جهان و از جمله رسته کوه البرز ندارد.^{۱۲}

جنبه روحانی و مابعدالطبیعی سیمرغ، در دیگر متون اساطیری فارسی رنگ می‌بازد. در *گوشاسب‌نامه* اسدی طوسی جنبه تقدس و روحانی سیمرغ می‌شود اما جنبه محسوس و ظاهری آن بیش از آنچه در شاهنامه آمده است رنگ

می‌گیرد و برجسته می‌شود. گرشاسب سیمرغ را در جزیرهٔ رامنی می‌بیند بر درختی بزرگ که کاخی بر سر آن تعبیه شده است. ملاح همراه گرشاسب توضیح می‌دهد که آن‌جا جایگاه سیمرغ است، که پادشاه مرغان است؛ مرغی عظیم که ازدها و نهنگ را در کوه و دریا به‌چنگ می‌درد. وقتی سیمرغ ظاهر می‌شود گرشاسب او را می‌بیند:

| | |
|-------------------------------|---|
| پدید آمد آن مرغ هم در زمان | ازو شد چو صدرنگ فرش آسمان |
| چو باغی روان درهوا سرنگون | شکفته درختان درو گونه‌گون |
| چو تازان کنی پُرگل و لاله‌زار | ز بالاش قوس و قزح صد هزار |
| ز باد پرش موج دریا ستوه | زبانگش گریزان دد ازدشت و کوه |
| به‌منقار بگرفته یکی نهنگ | چهل‌رش‌فزون ازدهایی به‌چنگ... ^{۱۳} |

چنان‌که دیده می‌شود توصیف اغراق‌آمیز و خارق‌العاده‌ای که در گرشاسب‌نامه دربارهٔ همه موجودات و شخصیتها به‌تفصیل ایراد می‌شود، دربارهٔ سیمرغ نیز صورت می‌گیرد. عناصر اساطیری در متون اساطیری بعد از شاهنامه در واقع از درون تپه می‌شوند و تنها به کمک توصیفهای اغراق‌آمیز صوری است که اساطیری می‌نمایند. بهر حال از جنبه اهورایی این مرغ در گرشاسب‌نامه تنها شاید کمک و راهنمایی گم‌کرده راهان بی‌توشه و جان‌به‌لب رسیده است.

| | |
|----------------------------|--------------------------------------|
| چو گمراه بیند کسی روز و شب | ز بی توشگی جان رسیده به لب |
| از ایدر برد نزدش اندر شتاب | به چنگال میوه به منقار آب |
| به سوی ره راست باز آردش | ز مردم کرا دید نازاردش ^{۱۴} |

در **سام‌نامه** خواجهی کرمانی، سیمرغ یکسره از ظرفیتهای اساطیری تپه می‌گردد. از او جز همان پیکر عظیم و خارق‌العاده که به‌هنگام پرواز، پر و بالش جهان را تیره می‌کند، چیزی باقی نمی‌ماند. با همه بزرگی و نیرومندی چنان ذلیل شده است که **سام** را ثنا می‌گوید و از او می‌خواهد تا دیوی **ادقم** نام را که سه‌بار

بچه‌های او را خورده است، بکشد تا بچه‌های وی و جهان از جور او آرام گیرند. آنگاه سام را برگردن خود سوار می‌کند تا به جنگ ارقم دیو برسد.^{۱۵} سام، ارقم دیو را می‌کشد و سیمرغ و بچه‌هایش را از شر او آسوده می‌سازد. در مقابل سیمرغ هم با سام عهد می‌کند که یار و یاور فرزندان سام گردد:

یکی عهد سیمرغ با سام بست جو عهدی که او را نباید شکست
 که هرکس که آید ز فرزند او ز خویشان و از تخم و پیوند او
 بهر چاره‌ای یار باشم و را نکویی نمایم به‌هر دو سرا
 بگفت و از آن‌جای پرواز کرد سوی کوه البرز پر باز کرد...^{۱۶}

در معرفی سیمرغ یا عنقا توضیحاتی در کتابهای فارسی و عربی این‌جا و آن‌جا آمده است^{۱۷} که نه در آنها و نه در متون بهلوانی و اساطیری که به آنها اشاره کردیم، سیمرغ چهره‌ای اساطیری ندارد. و اصولاً جز در قسمت اساطیری کتاب شاهنامه، بعد از اسلام ما متن اساطیری به معنی حقیقی کلمه نداریم. به همین سبب است که «سیمرغ» تنها با شخصیت و ظرفیت بالقوه تأویل پذیره‌ای اسطوره‌ایش که در شاهنامه ظاهر می‌شود، به آثار منظوم و منثور عرفانی راه می‌یابد و از طریق شخصیت رمزی خود در عناصر فرهنگ اسلامی جذب می‌گردد.

سیمرغ و جبرئیل :

تقریباً تمام صفتها و قابلیت‌های سیمرغ، در فرهنگ اسلامی به جبرئیل از فرشتگان مقرب تفویض شده است یا می‌توان گفت در وجود جبرئیل جمع است. فردوسی در مقام شاعری که پرورده فرهنگ اسلامی است به نظم شاهنامه می‌پردازد که به فرهنگ ایرانی پیش از اسلام تعلق دارد. بی‌گمان یکی از کارهای بزرگ فردوسی ایجاد توافق و پیوند حیرت‌انگیزی است که وی میان این دو فرهنگ - که مستقیم و غیرمستقیم می‌بایست داد و ستدهایی با یکدیگر داشته باشند - خواسته و

ناخواسته برقرار کرد. کاری که قبل از وی نیز بی‌گمان توسط کسانی که شاهنامه‌های منثور را بعد از اسلام پرداختند^{۱۸}، و به‌رحال شاید هر کدام بخشی از زمینه و اساس کار فردوسی را فراهم آوردند، آغاز شده بود.

صورت ظاهری یا تجسم **مادی** سیمرغ و جبرئیل به یکدیگر شباهت دارد. در این شباهت صوری که در بزرگ پیکری و شکوه و **جمال** پر و بال سیمرغ خلاصه می‌شود، هم شاهنامه و هم گرشاسب‌نامه و هم **سام‌نامه** سهیم‌اند. وقتی در ماجرای جنگ رستم و اسفندیار زال با درآتش افکندن پر سیمرغ، طالب حضور وی می‌گردد فردوسی، کیفیت این حضور را چنین توصیف می‌کند:

چو یک باس از تیره شب درگذشت تو گفتی که روی هوا تیره گشت
نگه کرد زال آنگهی از فراز ز سیمرغ دیدش هوا پر طراز^{۱۹}

در گرشاسب‌نامه چنان که دیدیم به‌توصیف صورت ظاهری و مادی سیمرغ بیشتر پرداخته می‌شود و به‌هنگام پرواز به‌باغی پر گل و لاله‌زار که بر فرازش صدها قوس و قزح کمان بسته است تشبیه می‌شود. در سام‌نامه نیز همین اوصاف برای سیمرغ آمده است:

نگه کرد بر آسمان سام شیر یکی مرغ را دید مرد دلیر
که از پر و بالش جهان تیره شد همه چشم خورشید از او خیره شد...^{۲۰}

در قدیم‌ترین دایرةالمعارف فارسی یعنی «نزهت‌نامه علائی» نیز اگرچه سیمرغ در ردیف دیگر مرغان معرفی شده و از هر گونه بُعد معنوی و روحانی تهی است، اما به‌بزرگی و نیروی عظیم وی اشاره شده است.^{۲۱}

به‌سبب همین پیکر عظیم و **شکوه‌مند** و نیروی خارق‌العاده است که اغلب از سیمرغ به‌منزله شاه مرغان یاد شده است. خصوصیات ظاهری سیمرغ با خصوصیات جبرئیل از فرشتگان مقرب اسلامی مشابه است. اولاً بنا بر آیه‌ای از قرآن کریم فرشتگان به‌داشتن بال توصیف شده‌اند: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ

مثنی و ثلاث و رُبَاع»^{۲۲} و ثانیاً جبرئیل اگرچه براساس نظریه حکمای مشائی دهمین فرشته یا دهمین فرشته - عقل محسوب می‌شود اما در واقع نقش او در ارتباط با عالم کون و فساد، و واسطه وحی میان خدا و پیامبران بودن، سبب اهمیت و حضور بیشتر وی در شریعت و بطور کلی فرهنگ اسلامی شده است. صاحب تفسیر **کشف‌الأسرار** می‌نویسد: «بهینه فرشتگان چهاراند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بهینه این چهار جبریل است. ششصدبر دارد و هر پری هفتاد هزار ریشه و علیه تهاویل الدر والیاقوت. مصطفی (ع) او را دید به صورت خویش و قد کان سدّالافق»^{۲۳} بزرگی و با شکوهی پر جبرئیل و نیروی عظیم وی در اغلب تفاسیر و در موارد متعدد ذکر شده است. پیامبر اکرم (ص) او را در معراج به صورت اصلی خود می‌بیند که بهرحال موجودی است بالدار^{۲۴}. در داستان زال با سیمرغ، در واقع سیمرغ واسطه میان نیرویی غیبی است - که علم و نیروی وی فایض از اوست - و زال که سیمایی پیامبرگونه در شاهنامه دارد. این ارتباط بی‌شابهت به ارتباط جبرئیل به‌عنوان فرشته وحی میان خدا و پیامبران نیست. حمایت جبرئیل به‌فرمان خدا از پیامبران و دخالت او به‌عنوان موجودی ماورای طبیعی در وقایعی که در عالم خاکی جریان دارد بخصوص در ارتباط با پیامبران در همه تفسیرهای قرآن این‌جا و آن‌جا نمونه‌های متعدد دارد و یادآور رابطه سیمرغ با زال است.

چنان‌که در آثار قبل از اسلام دیدیم، سیمرغ بر درخت ویسپویش یا هروی‌سب تخمک آشیان دارد. جبرئیل نیز بر درختی مقدس و آن جهانی مقام دارد که گاه «سدره‌المنتهی» و گاه «طوبی» خوانده می‌شود. به‌یک‌ی بودن این دو درخت بارها اشاره شده است^{۲۵}. «سدره‌المنتهی» در قرآن کریم آمده است، در سوره نجم «ولقد رآه نزلةً اخری عند سدره‌المنتهی عندها جنة المأوی»^{۲۶}. چنان‌که مفسران نوشته‌اند، این درخت را بدان‌سبب «سدره‌المنتهی» گفته‌اند که علم و عمل خلاق به آن منتهی می‌گردد و جز خداوند را به‌ماورای آن علمی نیست و نیز

گفته‌اند که مقامات انبیاء و ملائکه به آن منتهی می‌شود.^{۲۷} به همین سبب است که در واقعهٔ معراج پیامبر (ص)، جبرئیل که راهنمای پیامبر در این سفر آسمانی است، وقتی به درخت سدره می‌رسد از حرکت باز می‌ماند و از آن بعد پیامبر خود به عروج آسمانی خود ادامه می‌دهد.^{۲۸} بهر حال درخت سدرهٔ المنتهی مقام جبرئیل و نیز دیگر فرشتگان است: «تعرج الملائكة والروح الیه یوم کان مقداره خمسین الف سنة و آن مقدار مسافت است از زمین تا به سدرهٔ منتهی که مقام جبرئیل است...»^{۲۹} در تفسیر آیهٔ «تنزل الملائكة والروح فیها»^{۳۰} نیز مفسران نوشته‌اند منظور از «روح» در این آیه جبرئیل است و جبرئیل و ملائکه، ساکنان سدرهٔ المنتهی هستند.^{۳۱} وقتی حضرت ابراهیم (ع) به فرمان خداوند، کارد بر حلق اسماعیل می‌نهد تا فرمان به جای آرد «جبرئیل از سدرهٔ منتهی در پریدو کارد بر گردانید»^{۳۲}.

چنان که اشاره کردیم درخت سدرهٔ المنتهی و درخت طوبی را مفسران یکی دانسته‌اند و از جمله دربارهٔ درخت طوبی نوشته‌اند که درختی است که در بهشت جای دارد و در هر قصری و غرفه‌ای شاخی از آن درخت وجود دارد.

عین القضاة همدانی (مقتول: ۵۲۵ هـ) که در پرتو نبوغ و تجارب عرفانی به باطن بسیاری از حقایق دینی و عرفانی راه برده است و تأویلهای گاه شگفت‌انگیزی از آنها به دست داده است، درخت زیتون، سدرهٔ المنتهی، طوبی، و درختی را که در طور سینا روئیده و در قرآن کریم بدان اشاره شده، یکی می‌داند و آنها را درخت این دنیایی نمی‌داند و آن را تأویل به «نور محمدی» می‌کند. نقل همهٔ کلام عین القضاة طولانی است اما من سعی می‌کنم خلاصه‌ای از کلام او را که مورد نظرم هست در این جا بیاورم:

«اکنون گوش دار: «تَوَقَّدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لِشَرْقِيَّةٍ وَلَاغْرِبِيَّةٍ يَكَادُ رَيْبُهَا يُضِيءُ»، ای عزیز محبوبان روزگار، این درخت را در دنیا دانند، خود ندانند که این درخت در بهشت نیز نباشد... دریغا باش تا درخت طوبی را بینی، آنگاه

بدانی که درخت «سدره المنتهی» کدامست، و «زیتونه» باز کدام درخت باشد... اصل این همه یکی باشد. نامهای بسیار دارد: گاهی شجره خوانند، و طور سینا خوانند و زیتون خوانند... و شجره «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سِینَا» ترا خود بر سر سِرِّ زیتونی رساند. دانی که این کوه طور کدامست؟ «ولکن انظر الی الجبل» این کوه باشد. ابن عباس گفت: «یعنی انظر الی نور محمّد» - علیه السلام - و نور محمد را کوه می خوانند که کان و وطن جمله از نور اوست. «ق والقرآن المجید» نیز، گواه این کوه باشد...»^{۳۳}

در سخنان عین القضاة، عناصر دینی - اساطیری بظاهر مختلف وحدت پیدا می کنند و در یکدیگر جذب می شوند. از یک طرف درخت طوبی، سدره المنتهی، شجره زیتونه باهم یکی شمرده می شوند و از طرف دیگر چون این درختها با «شجره تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سِینَا» نیز یکی هستند، رویدن یا خارج شدن از کوه، به طوبی و سدره المنتهی نیز مربوط می گردد. همچنین کوه سینا که محل وحی به حضرت موسی است با کوه قاف هویت مشترک پیدا می کند و این دو کوه خود با کوه هربرز یا البرز که در شاهنامه آشیانگاه سیمرغ شمرده شده نیز به سبب صفات مشترک یکی می شوند.

مفسران در تفسیر آیه «ق والقرآن المجید»، منظور از «ق» را از جمله کوه قاف شمرده اند و در وصف آن نوشته اند، این کوه از زمرد سبز است و گرداگرد عالم را فرا گرفته است^{۳۴}. اشاره شده است که پیامبر اکرم (ص) در معراج خود آن را می بیند^{۳۵}. عالم را در میان گرفتن به صفت کوه «هَرَبَزِ زِینَتِی» اوستایی، «هربز» پهلوی و «البرز» فارسی نیز هست^{۳۶}. یاقوت، جغرافیادان معروف نیز بصراحت نوشته است که کوه قاف را سابقاً البرز می خوانده اند^{۳۷}. و مطهرین طاهر

* آیه های آمده در متن به ترتیب: سوره نور آیه ۳۵، سوره مؤمنون آیه ۲۰.

سوره مؤمنون آیه ۲۰، سوره اعراف آیه ۱۴۳، سوره ق آیه ۱.

مقدسی نیز در کتاب خود ضمن نقل داستان جمشید می‌نویسد: «... کوه البرز همان کوه قاف است که بر کره زمین محیط است»^{۳۸}. چنان‌که پیش از این نیز یاد آور شدیم این کوه قاف یا البرز نیز با اوصافی که درباره آن آمده است کوهی است اساطیری و مقدس، و مثل درخت طوبی یا سدره‌المنتهی یا ویسپویش، این جهانی نیست.

با توجه به آنچه گفتیم سیمرغ که در فرهنگ پیش از اسلام بر درخت ویسپویش آشیان دارد و در شاهنامه بر کوه البرز و در گرشاسپنامه در جزیره رامنی، با توجه به سخن عین‌القضاة که کوه سینا و شجره را هم یک نام برای یک اصل می‌خواند، و نیز به شجره روئیده در کوه سینا اشاره می‌کند، می‌تواند بر درخت، بر کوه و یا بر درختی در کوه هم آشیان داشته باشد.

در «رسالة الطیر» ابن سینا مرغانی که سفری دشوار را تحمل می‌کنند تا به خدمت ملک خود برسند از کوه‌های صعب و دشوار می‌گذرند این ملک، که در واقع ملک مرغان است باید همان سیمرغ شمرده شود که در آخرین کوه آشیان دارد^{۳۹}. در رسالة الطیر غزالی بصراحت نام این ملک عنقا، یعنی همان سیمرغ خوانده شده است اما وطن او در کوه نیست بلکه مثل گرشاسپنامه در جزیره است، جزیره مغرب^{۴۰}. در منطق الطیر عطار، نام این ملک مرغان سیمرغ است و مقام وی در کوه قاف^{۴۱} یا همان البرز. در رساله عقل سرخ سهروردی آشیان سیمرغ بر درخت طوبی است و درخت طوبی هم در کوه قاف. در این رساله فرشته‌ای که در هیأت پیرمردی سرخ روی و موی برقه‌رمان داستان ظاهر شده است، درباره عجایب جهان برای قهرمان داستان، از جمله چنین می‌گوید:

«کوه قاف گرد جهان در آمده است و یازده کوه است و تو چون از بند خلاص یا بی آن جایگه خواهی رفت زیرا که ترا از آن جا آورده‌اند...»^{۴۲} و درباره درخت طوبی، پیر در پاسخ می‌گوید: «گفت درخت طوبی درختی عظیم است،

هر کس که بهشتی بود چون به بهشت رود آن درخت را در بهشت ببند و در میان این یازده کوه، گفتم آنرا هیچ میوه بود؟ گفت هر میوه‌ای که تو در جهان می بینی بر آن درخت باشد... و اگر نه آن درخت بودی، هرگز پیش تو نه میوه بودی و نه درخت و نه ریاحین و نه نبات. گفتم میوه و درخت و ریاحین با او چه تعلق دارد؟ گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد، بامداد سیمرغ از آشیان خود به درآید و بر بر زمین بازگستراند. از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین»^{۴۳}.

چنان که پیداست در رساله سهروردی تمام سوابق اساطیری سیمرغ حضور پیدا می کند و از پشت منشور رنگین فرهنگ اسلامی داستانهای کهن ایران باستان به گونه‌ای تأویل می شود. در این جا ما سیمرغ و کوه البرز و درخت ویسپویش یا مادر همه گیاهان را متناظر با جبرئیل، کوه قاف و درخت طوبی یا سدره المنتهی می بینیم^{۴۴}. در رساله عقل سرخ، سهروردی به داستان پرورش زال به وسیله سیمرغ نیز اشاره شده است. سیمرغ در رساله سهروردی در واقع همان عقل اول فلسفه مشایی است که با ده درجه تنزل به عقل دهم یا عقل فعال می رسد که فلاسفه مشایی آن را با روح القدس و جبرئیل یکی می دانند و ارواح انسانی ناشی از فیض یا پرتوافشانی اوست. اما همین عقل عاشر یا عقل فعال یا جبرئیل، چنان که قبلاً از صاحب کشف الاسرار نقل کردیم، بهینه فرشتگان است و از این چشم انداز به منزله عقل اول یا همان نور محمدی است که در اشاره عین القضاة هم دیدیم و بنابراین در چشم انداز حکمت اشراقی سهروردی بر رأس انوار اسپهبدی در طبقه طولیه قرار دارد که از نور الانوار فایض می شود^{۴۵} و با تنزل درجات، وجود تمامی عالم آفرینش را سبب می شود. بدین ترتیب درخت طوبی که سیمرغ بر آن آشیان دارد به منزله رمز نور فایض از نور الانوار یا خورشید آن جهانی است.

به همین سبب سهروردی از طریق رمز می گوید، گوهر شب افروز که در کوه سیم از کوههای قاف قرار دارد، روشنی از درخت طوبی می گیرد^{۴۶} که تأویل

گوهر شب افروز در ارتباط با عالم ما، ماه است و درخت طوبی، خورشید^{۴۷}. در تفسیر کشف الاسرار نیز به این نکته اشاره شده است: «درخت طوبی در بهشت همچون آفتاب است در دنیا»^{۴۸}.

بهر حال چنان که پیش از این دیدیم سیمرغ به سبب صفات و استعدادهای خارق العاده ظاهری و معنویش همه جا به منزله شاه مرغان تلقی شده است. چون نفوس ناطقه انسانی در فلسفه مشایی از عقل فعال یا جبرئیل فایض شده است، جبرئیل نیز نسبت به نفوس ناطقه انسانی به منزله پدر یا ملک است. در چشم انداز عرفانی، پرواز پرندگان برای رسیدن به سیمرغ یا پادشاه خویش به منزله خروج ارواح انسانی به سوی جبرئیل یا عقل فعال است و بنابراین سیمرغ در منطق الطیر عطار، رمز حق نیست، بلکه رمز جبرئیل است و مرغان نیز ارواح آدمیان. این نکته ایست که هم حاج ملاهادی سبزواری^{۴۹} و هم هانری کربن بدان توجه کرده اند.^{۵۰}

مآخذ

- ۱- پورداود، فرهنگ ایران باستان، چاپ دوم، صص ۳۰۳، ۳۰۴: پورداود، یشتها، ج ۱، چاپ دوم، صص ۷-۵۷۵.
- 2- Mircea Eliade, *Myth and reality*. pp. 5, 6.
- ۳- شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۱، ص ۱۳۳.
- ۴- همان کتاب، ص ۱۳۳.

- ۵- همان کتاب، ص ۵-۱۳۴.
- ۶- همان کتاب، ص ۱۳۹.
- ۷- همان کتاب، ص ۲۲۳.
- ۸- همان کتاب، ص ۱۷۰۴.
- ۹- همان کتاب، ص ۲۲۲.
- ۱۰- همان کتاب، ص ۱۷۰۵.
- ۱۱- همان کتاب، ص ۱۷۰۷.
- ۱۲- تقی‌پور نامداریان، رمز و داستانهای رمزی، صص ۲۴۴، ۲۷۲، ۲۹۳، ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۹۳.
- ۱۳- اسدی طوسی، گرشاسپ‌نامه، ص ۱۵۳.
- ۱۴- همان کتاب، همان صفحه.
- ۱۵- خواجه‌ی کرمانی، سام‌نامه، ج ۲، صص ۱۸۴-۱۸۱.
- ۱۶- همان کتاب، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۱۷- برای دیدن چند نمونه‌ای نگاه کنید به:
- دکتر علینقی منزوی، سیمرغ و سی مرغ، انتشارات سحر، ص ۴۸.
- ۱۸- نگاه کنید به مقاله زیر که جداگانه چاپ شده است:
- محمد نوری عثمان، خدای‌نامه‌ها و شاهنامه، مأخذ فردوسی، از جشن‌نامه پروین گنابادی.
- ۱۹- شاهنامه، ص ۱۷۰۳.
- ۲۰- سام‌نامه، ج ۲، ص ۱۸۱.
- ۲۱- شهردان بن ابی‌الخیر، فزعت‌نامه علائی، تصحیح دکتر فرهنگ جهانپور، ص ۱۲۸.
- ۲۲- قرآن کریم، سوره فاطر، آیه ۱.

- ۲۳- ابوالفضل رشیدالدین المیبدی، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، ج ۱، ص ۲۹۰.
- ۲۴- شواهد و نشانه‌های متعدد در این باره می‌توان ذکر کرد نگاه کنید:
- *کشف الاسرار میبدی*، ج ۵، ص ۴۹۰: «رسول (ص) گفت: و از آسمان دنیا جبرئیل مرا بر پر خویش گرفت و به آسمان دوم برد...».
- *ترجمه تفسیر طبری*، ص ۹-۴۷۸: «... جبرئیل را بفرستاد و گفت برو ابراهیم را بر پر گیر. و او را زیر پر گرفت و بدو گفت که من جبرئلم».
- ۲۵- همان کتاب، ج ۹، ص ۳۶۱.
- ۲۶- *قرآن کریم*، *سوره نجم*، آیه‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵.
- ۲۷- *کشف الاسرار میبدی*، ج ۹، ص ۳۶۰.
- ۲۸- همان کتاب، ج ۶، ص ۷۱۶ و نیز ج ۵، ص ۵۹۲.
- ۲۹- همان کتاب، ج ۷، ص ۵۱۹.
- ۳۰- *قرآن کریم*، *سوره قدر*، آیه ۴.
- ۳۱- *کشف الاسرار میبدی*، ج ۷، ص ۵۱۹.
- ۳۲- همان کتاب، ج ۸، ص ۲۹۲.
- ۳۳- *عین القضاة، تمهیدات*، *تصحیح عقیف عسیران*، انتشارات منوچهری، چاپ دوم، صص ۲۶۳، ۲۶۴.
- ۳۴- *کشف الاسرار میبدی*، ج ۵، ص ۱۵۷.
- ۳۵- *ترجمه تفسیر طبری*، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۳۶- *هنری کرین*، *ارض ملکوت*، *ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری*، صص ۵۴-۵۵.
- ۳۷- همان کتاب، ص ۲۶.
- ۳۸- *مطهرین طاهر مقدسی*، *آفرینش و تاریخ*، *جلد سوم*، *ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۲۱.

- ۳۹- نگاه کنید به ترجمه این رساله در کتاب زیر:
- شهاب‌الدین یحیی سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، تصحیح سیدحسین نصر، انجمن فلسفه، ص ۲۰۴ و نیز متن عربی آن در کتاب زیر:
- میکائیل بن یحیی المهرنی، رسائل الشيخ الرئيس ... فی اسرار الحکمة المشرقیه، لیدن، ۱۸۸۹، ص ۴۶.
- ۴۰- داستان مرغان، متن فارسی رساله الطیر احمد غزالی، تصحیح نصرالله پورجوادی، ص ۱۶.
- ۴۱- شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، منطق الطیر، تصحیح دکتر صادق گوهرین، ص ۴۰.
- ۴۲- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد سوم، ص ۲۲۹.
- ۴۳- همان کتاب، ص ۲۳۲.
- ۴۴- برای توضیح مفصل عقل سرخ و تفسیر و تأویل رمزهای آن نگاه کنید به:
- رمز و داستانهای رمزی، صص ۳-۲۹۴ و نیز صفحات دیگر.
- ۴۵- همان کتاب، از ص ۳۶۱ به بعد.
- ۴۶- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد سوم، ص ۲۳۰.
- ۴۷- رمز و داستانهای رمزی، ص ۲۹۴.
- ۴۸- کشف الاسرار میبیدی، ج ۷، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۵۴۵.
- ۴۹- حاج ملاهادی سبزواری، شرح مثنوی، انتشارات کتابخانه سنایی، ص ۲۸۴.

50- Henry Corbin, *Avicenna and visionary recital*, Translated by W.

Trask, pp. 182, 183.